

عربها در خوزستان

بقلم آقای سید احمد آقا تبریزی

—۲—

بنی کعب را گفته اند که نخست در جنوب جزیره العرب
 در سواحل دریا نشیمن داشتند و از آنجا به عراق
 مهاجرت نموده و در حدود قرنه که دورود
 فرات و دجله بهم می پیوندند سکنی گرفتند. (۱)
 و پس از زمانی از آنجا نیز کوچیده بجنوب خوزستان در آمده در شهر
 قبان (۲) و نزدیکیهای نشیمن گزیدند. (۳) ولی تاریخ و زمان
 هیچیک از این مهاجرتها در دست نیست. آنچه میدانم در آغاز قرن
 یازدهم هجری جماعتی از آن مردم در قبان میزیسته اند، و گویا در زمانهای
 بعد جمعیت ایشان انبوه تر گردیده و در بلوک و شهر قبان گنجیدن توانسته
 بخیال توسعه سرزمین خود می افتند. این بوده که در ایام فترت و شورش
 که پس از قتل نادر شاه روی داد آنجماعت نیز وقت و فرصت بدست آورده
 بمحال دورق هجوم کردند و طوایف افشار را که در آنجا نشیمن داشتند
 با جنگ و ستیز بیرون رانده، و بدان سرزمین که از بهترین نقاط خوزستان است
 و از کنار کارون تا کنار رود طباب (جراحی) می کشد مستولی گردیدند.

نخستین شیخی از بنی کعب که در خوزستان
 معروف گردید شیخ سلمان بن سعد بود.
 او در حدود سال ۱۱۴۸ برادر زاده خود
 بندرین طه‌هاز را که شیخ عشیره بود کشته
 شیخ سلمان نخستین شیخ
 معروف کعب :

(۱) اکنون نیز جمعی از بنی کعب در آن حدود عراق متفرق میباشند
 (۲) در قرنهای دهم و یازدهم هجرت در چند فرسنگ پائین تر از اهواز بهری بنام قبان
 از رود کارون جدا گردیده و در مصب جدا گانه به دریا میریزد، و شهر قبان *

و بجای وی نشست . و او بود که بنی کعب را بمحال دورق آورده و طوایف افشار را از نشیمنگاه های خود بیرون راند . و در مدت سی سال که ریاست عشیره خود داشت بسی کارهای شگفتی از وی سرزد . چه او از یکسوی بس دلیر و بی باک و از سوی دیگر بسی ابادی دوست و عالی طبع بود . نخستین کاریکه پس از درآمدن بمحال دورق کرد این بود که شهر دورق جدید را که اکنون فلاحیه می نامند و یکی از شهرهای مهم خوزستان است بنیاد گذارد (۴) و از آن پس در دیه « سبله » که در چند فرسنگی اهواز و در کنار رود کارون بوده قصر باشکوهی برای خود ساخت ، و در همانجا در مقابل دهنه نهر قبان سدّ بس محکمی در جلو کارون بسته و بوسیله آن توانست قسمت بزرگی از آن آب را باراضی بلوک قبان جاری سازد . و در اندک مدتی آن بلوک یکی از آباد ترین و خرم ترین نقطه خوزستان گردیده و بسی باغها و دبه ها احداث شد . پس از انجام این کارها شیخ سلمان لازم دانست که در دریا و رود ها نیز تسلطی پیدا کند ، و این بود که بساختن کشتی ها پرداخته ، و نیبور (۵) که یکی از سیاحین معروف اروپا بوده و در آلمان بعبایستان و عراق آمده در کتاب خود مینگارد که در سال ۱۷۶۵ (۱۱۸۹) شیخ سلمان دارای ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک بود و بدستیاری آن کشتی ها در دریا و شط العرب بدزدی و راهزنی پرداخت (۶) چنانکه یکی از دزدیهای او در دریا که وسیله معروفی او گردید این بود که چند کشتی نجارانی از انگلیسها گرفت و اموال نجار را غارت کرد (۷) شگفت است که سلمان با این شیوه دزدی

در کنار همان مصبّ نهاده بوده است . ولی اکنون از آن نهر اثری نیست

(۳) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۲۹۱

(۴) دورق قدیم که از شهرهای باستان ایران بود از آن هنگام خراب گردید .

(۵) Neibuhr (۶) سیاحتنامه بارون دو بود جلد دوم - ما کتاب نیبور

را نداشتیم و آنچه از وی نقل کردیم از کتاب دو بود است

(۷) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۲۹۱

و بجای وی نشست ، و او بود که بنی کعب را بحال دورق آورده و طوایف افشار را از نشیمنگاه های خود بیرون راند ، و در مدت سی سال که ریاست عشیره خود داشت بسی کار های شگفت از وی سر زد . چه او از یکسوی بس دلیر و بی باک و از سوی دیگر آبادی دوست و عالی طبع بود . نخستین کاریکه پس از در آمدن بحال دورق کرد این بود که شهر دورق جدید را که اکنون فلاحیه می نامند و یکی از شهر های مهم خوزستان است بنیاد گذارد ، (۴) و از آن پس در دیه « سبله » که در چند فرسنگی اهواز و در کنار رود کارون بوده قصر با شکوهی برای خود ساخت ، و در همانجا در مقابل دهنة نهر قبان سدّ بس محکمی در جلو کارون بسته و بوسیله آن توانست قسمت بزرگی از آن آبرای باراضی بلوک قبان جاری سازد . در اندک مدتی آن بلوک یکی از آباد ترین و خرم ترین نقاط خوزستان گردیده و بسی باغها و دیه ها احداث شد . پس از انجام این کارها شیخ سلمان لازم دانست که در دریا و رود ها نیز تسلطی پیدا کند ، و این بود که بساختن کشتی ها پرداخته ، و نیبور (۵) که یکی از سیاحین معروف اروپا بوده و در آن زمان بمریستان و عراق آمده در کتاب خود مینگارد که در سال ۱۷۶۵ (۱۱۸۹) شیخ سلمان دارای ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک بود و بدستیاری آن کشتی ها در دریا و شط العرب بدزدی و راهزنی پرداخت . (۶) چنانکه یکی از دزدیهای او در دریا که وسیله معروفی او گردید این بود که چند کشتی تجارتي از انگلیسها گرفت و اموال نجار را غارت کرد . (۷) شگفت است که سلمان با این شیوة

(۴) دورق قدیم که از شهر های باستان ایران بود از آن هنگام خراب گردید .

(۵) Neibuhr (۶) سیاحتنامه بارون دو بو جلد دوم - ما کتاب نیبور را نداشتیم و آنچه از وی نقل کردیم از کتاب دو بو بود است .

(۷) کتاب لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۹۱ .

دزدی و راهزنی همواره کوشش داشت که در قلمرو عشیره او هیچگاهی دزدی و ناامنی روی ندهد و مردم در آسایش و اطمینان باشند و این بود که محال دورق و دیگر بلوکها که در استیلای او بود نهایت آبادی و خردی را داشت.

چنانکه گفتیم تسلط بنی کعب در خوزستان در قشون کشتی کریم خان ایام هرج و مرجی بود که پس از قتل نادرشاه در زند بسرکوب بنی کعب؛ ایران روی داد، و همه میدانیم که آن فترت و هرج و مرج بازرده سال بیشتر امتداد داشت تا کریمخان زند حریفان خود را، از علیمردان خان بختیاری و آزاد خان افغان و حسینقلی خان قاجار، یکی پس از دیگری از میان برداشته و توانست نظمی بامور مملکت بدهد. پس از آن قضایا و در سال ۱۱۷۸ بود که خان زند بخیال تصفیه خوزستان و سرکوبی عشیره کعب افتاد. جهت آن چنانکه همه مورخان از ایرانی و اروپائی نگاشته اند این بود که عمر پاشا والی بغداد از کریمخان خواستار گردید که بخود سری سلمان شیخ کعب که در دریا راهزنی برداخته و بمحدود بصره و عراق نیز دست اندازی میکرد خانه دهد. کریمخان در آن هنگام در حدود سیلاخور بود، از آنجا بدزفول و شوستر آمده و پس از تصفیه آنسامانها بالشکری بسوی محال دورق راند شیخ سلمان در خود تاب برابری و مقاومت ندیده اموال و مردم خود را در کشتی ها جای داده بسوی دریا گریخت و از جزیره مجزیه منتقل میگردد. کریمخان کشتی نداشت که از عقب شیخ کعب بفرستد، لیکن والی بغداد کشتی های خود را به تعقیب وی مأمور کرد. خلاصه آنکه شیخ سلمان زبون و ناچار گردیده و در هنگامیکه کریمخان در کوه کیلویه بود نامه بوی نوشته و واسطه برانگیخت و در شیراز بخدمت رسیده زارها نمود. کریمخان اجازه داد

که بار دیگر بمحاک دروق برگردد (۸)

پس از مردن شیخ سلمان که در سال ۱۱۷۸ یا ۱۱۷۹ روی داد برادرزاده او غنیمه شیخ عشیره کبی‌ها در آغاز سلطنت قاجاریه؛ گردید، و در سال ۱۱۸۲ بقتل رسید. بویس از وی شیخها یکی پس از دیگری بروی کار آمده و مقتول یا مخلوع میشدند. بواسطه فترت و اختلالی که بار دیگر پس از مرگ کریمخان در مملکت روی داده بود میدان خودسری برای آن گروه و دیگر عشائر عرب در خوزستان باز گردیده بود، تا هنگامیکه آقا محمدخان قاجار حریفان خود را پس از کوششهای فراوان از میان برداشته و سلطنت قاجاریه را بنیاد گذاشت. پس از وی فتحعلیشاه پادشاه ایران گردید. شیخهای کعب در این هنگام نیز هوای خودسری را از سر خود دور نکرده و باندک مالیاتی که دولت از ایشان قانع بود باسانی نمی پرداختند، و بطوریکه نوشته اند قریب بیست هزار پیاده و سواره آماده کرده و بزور خود مغرور بودند. از آن سوی دولت نیز با همیّت خوزستان تا اندازه ای که می بایست بی نبرده و بنظر بی قیدی می نگریست، چنانکه برای آنجا جدا گانه حاکم نفرستاده شوستر و دزفول را تابع بر وجود و کرمانشاهان، و قسمت عرب نشین را جزو ایالت فارس گردانیده بودند.

در آغاز سلطنت محمدشاه شیخ نبی کعب نامرنامی

از نواده های شیخ سلمان بود. او با آنکه بیش

از چهار سال ریاست آن عشیره را نداشت بدو حادثه

مهم دچار گردید. یکی از این حادثه ها خرابی مخمره

ربخ ایجاد مخمره

(۸) ماجور کینیر که در عهد فتحعلی شاه بایران آمده و کتاب جغرافی نوشته چون از سدی که شیخ سلمان بسته بود سخن میراند می گویند « در اردو کشی دوم کریم خان زند ایرانیان آن سد را شکستند » و از این گفته چنین بر می آید که کریم خان بار دوم قشون بچنگ و دفع کیمیان کشیده، لیکن مورخین از چنین واقعه سخن نرانده اند و معلوم نیست که گفته کینیر را حال چه باشد

بدست والی بغداد بود. در محفل هم پیوستن دو رود کارون و شط العرب که اکنون شهر محمّره نهاده در صدر اسلام شهری بنام «بیان» آباد و تا قرن چهارم هجرت معروف بوده، لیکن بعدها ویران گردیده و از میان رفته است. گویا در اوائل قرن سیزدهم هجری و در عهد آقا محمد خان بوده که آبادی کوچکی در روی خرابه های آن شهر قدیم پیدا، و «محمّره» نامیده میشود، و رفته رفته بر آبادی و بزرگی خود افزوده و در عهد محمد شاه در شمار شهرها می آید. (۹) شیخ نامر در زمان ریاست خود محمّره را بنادر آزادی اعلان کرده و درهای آنرا بر روی کشتی های تجارتنی که از دریا وارد شط العرب می گردید باز نمود. ولی این کار باعث خسارت بزرگی بود برای عایدات گمرک بصره، و این بود که علیرضا پاشا والی بغداد کمر بخرابی محمّره بسته و در سال ۱۲۵۳ در هنگامیکه محمد شاه در بیرون هرات اردو داشت بالشکر انبوهی از بغداد بیرون آمده و در روزی ناگهان به محمّره هجوم آوردند. (۱۰) پس از خوزریزهای بس فراوان آنچه توانستند بر خرابی شهر کوشیده و هر چه اموال بود از خانه ها و بازارها غارت کرده و با جمعی اسیر از زنان و کودکان به عراق برگشتند.

یکی از کسانی که در عهد محمد شاه بر دولت

فتون کشی معتمد الدوله شوریده و بیرق یاعیگری افراشت محمد تقیخان

منوچهرخان بخوزستان بختیاری (۱۱) بود که بگفته ناسخ التواریخ

ده هزار سواره گرد آورده و سر از فرمانبری

(۹) لورد کرزن گفته محمّره را در سال ۱۸۱۲ حاجی یوسف بدر حاجی جابرخان بنیاد گذاشت لیکن این گفته درست نیست زیرا ماجور کبیر دو سال پیش از آن تاریخ و در سال ۱۸۱۰ در خوزستان بوده و از محمّره نام میبرد ولی در شمار شهرها نمی آورد و شاید حاجی یوسف آنرا بزرگتر و آباد تر گردانیده باشد و از زمان او در شمار شهرها آمده باشد

(۱۰) حاجی جابر خان در آتوق در محمّره بوده لیکن بیش از این کاری نمیتوانست که جان خود را سالم بدر ببرد

(۱۱) محمد تقی خان در میان نویسندهگان اروپائی معروفتر است تا در میان ایرانیان،

پیچیده بود. در اینوقت حکومت اصفهان و خوزستان معتمدالدوله منوچهر خان سپرده بود، و او یکی از مردان کار دان اندوره بود. شاه تنبیه و سرکوبی محمد تقی خان را از وی خواست و او در سال ۱۲۵۶ از راه اصفهان لشکر به خوزستان برد. محمد تقی خان نخست از در زاری و زینهار خواهی در آمده و قبول کرد که در شوشتر پیش معتمدالدوله برود لیکن چون معتمدالدوله بشوشتر رفت وی بوعده خود وفانکرده و بتعلل روز میگذرانید، و سر انجام با برادر خود علی تقی خان بفلاحیه گریخته و به شیخ نامر خان که بگفته ناسخ التواریخ فرمان پذیر هیچ سلطان نبود پناه برد. معتمدالدوله کس پیش شیخ نامر فرستاده و محمد تقیخان و برادرش را خواست. او نخست عذر خواسته و سپس از راه ناچاری محمد تقی خان را سپرده و در باب علینقی خان و خانواده محمد تقی خان مهلت خواست. و سپس راه تعلل و عذر پوئید. و این بود که کار بلشکر کشی و جنگ کشید و پس از داستان درازی شیخ نامر اموال و زن و فرزندان خود را برداشته و بعراق گریخت: معتمدالدوله بفلاحیه در آمده و آنجا را تصرف نمود، و سپس حکومت خوزستان و شیخی کعب و دیگر عشائر عرب را بمولی فرج الله

زیرا در آن هنگام که او یاقی کردید انکلیسها از رهگذر محاصره هرات از ایران رنجیده بودند و قشون ایشان در جزیره خارك و دربندار جنوب وارد شده و ناچار در مسئله محمد تقیخان نیز ساکت نبوده و میکوشیدند که او و شیخ نامر را بر مخالفت دولت هر چه بیشتر جسور گردانند، و یابرد انکلیسی که در آن هنگام بنام سیاحت بکوههای بختیاری و خوزستان رفته و سه ماه در پیش محمد تقیخان و شیخ نامر بوده و سیاحتنامه نوشته همانا يك مأموریت سیاسی داشته است و سیاحتنامه او گواه صریح این مطلب می باشد و آنهاست ستایش هائی که او و دیگر نویسندگان انکلیسی از محمد تقیخان کرده اند خالی از غرض نبوده زیرا محمد تقیخان دزد و راهزن و یاقی دولت بوده نه یکی از رجال اصلاح. شکفت است که در همانوقت بارون دوپود نایب اول سفارت روس نیز بنام سیاحت بخوزستان بختیاری میروید و او نیز تنها سیاحت و تماشا را قصد نداشته است.

مشعشعی سپرده و خود از راه لرستان باصفهان برگشت .
 قشون کسی معتمد الدوله بجزوزستان و فتحهائیکه
 خوزستان در عهد ناصرالدین کرد یکی از کارهای با ارزش و بر بها بود ، چنانکه
 شاه و مظفرالدین شاه شیخ نامر دو باره بمیان عشیره خود برگشتن
 توانست ، و سالیان درازی گذشت و کسی ازاعراب
 جبارت باغگیری و خودسری نیافت . و چندسال بعد از آن وقایع هم
 عهدنامه او ضرور میان ایران و ترك بسته شده و حدود خوزستان از
 هر گونه گفتگو خالص گردید . چون نوبت پادشاهی به ناصرالدین
 شاه رسید در آن هنگام دولت توجه بخصوصی بجزوزستان داشته ، و دیگر
 حکومت آنجا را ضمیمه کرمانشاه یا بروجرد یا اصفهان نمی کردند ، و
 بلکه از اشخاص بزرگ کاردان مانند حمزه میرزا حشمة الدوله عموی
 شاه و حسینقلی خان نظام السلطنه بفرمانفرمائی آن ولایت می فرستادند .
 از آنسوی برای هر طایفه عرب شیخ جداگانه گماشته و از تسلط يك
 شیخ بهمگی عشائر جلوگیری میکردند ، چنانکه در اواخر عهد ناصرالدین
 شاه بیش از ده نفر شیخ برای طوایف عرب بود و هر یکی از آن
 شیخها ضمانت مالیات طایفه خود را درعهده داشت و همه ساله حکومت
 از شوستر با دسته ای قشون بجزیره رفته و همه شیخها در آنجا ینش
 او آمده و مالیات می پرداختند ، و حاکم برای هر یکی از آنان خلعتی
 بنام رضایت دولت میدبخشید .

چنانکه گفتیم پس از فرار شیخ نامر برای هر
 حاجی جابر خان و شیخ طایفه عرب شیخ جداگانه برگماشته شد . یکی از
 مزعل خان آن شیخ ها حاجی جابر خان بود که در
 محقره نماینده نامر بود و پس از وی شیخ آل
 محسن از طوایف کعب گردید . وی در میان مشایخ عرب بدوستاری
 دولت و کمک و باری بمامورین و حکام معروف بود و دولت نیز قدر

این خدمت را دانسته و برا عسلاوه از شیخی عشیره خود حاکم محمره گردانید (تا در حدود سال ۱۲۹۸ بدرود زندگی گفت) . پس از حاجی جابر خان پسر دوّمش شیخ مزعل خان شیخ آل محیسن گردیده و ازدولت حکومت محمره و لقب معزالسلطنه یافت . او نیز مانند پدر خود طرف اعتماد دولت بود و از آن رهگذر بر همگی مشایخ دیگر پیشی و برتری جسته و شکوه و عزت بیشتر داشت .

شیخ مزعل خان پس از شائزده سال حکومت در

روز اول محرم ۱۳۱۵ بآرتیبه که همه اهل

شیخ خزعل

خوزستان میدانند و ما در اینجا بذکر آن نمی

پردازیم کشته گردید و برادر کوچکترش شیخ خزعل

خان بجای وی شیخ محیسن و حاکم محمره گردید . شیخ خزعل در آغاز امر از شیوه پدر و برادر خود پیروی داشته و در اطاعت و خدمت بدولت گوی سبقت از دیگران میربود . دولت را نیز درباره او همه گونه محبت و اعتماد بود و شکوه و عزت فراوانی یافت . لیکن پس از چند سال که از حکومت وی گذشت او از عزت و شوکتی که دولت بوی بخشیده بود سوء استفاده کرده از یکسوی کوشید که آنچه بتواند مال و مکننت بیاندوزد ، و از دیگر سوی سعی داشت که دیگر مشایخ را از میان برده و همگی عشائر عرب را ابواب جمعی خود گرداند ، در پیمودن راه این دو مقصود چندان حرص و آرزو دامنگیر وی گردیده بود که از نابود ساختن و کشتن بیگناهان نیز پرهیز نمیکرد . مردم خوزستان داستانهای فراوانی از اینگونه جنایت کاربهای او دارند و نقل میکنند . باری شیخ خزعل برای جمع مال و توسعه نفوذ می کوشید . ظهور انقلاب در سال ۱۳۲۴ و شروع محاربه عمومی در سال ۱۳۳۲ که مدت شائزده سال و بیشتر شورش و هرج و مرج در هر گوشه مملکت حکم فرما بود همه باری و باوری برای وصول او بمقاصد خود کردند ، و بطوریکه همه میدانیم سرانجام او فریب آن ثروت و ریاست

را خورده و پای از گلیم خود بیرون نهاد و در محرم سال حاضر (۱۳۴۳) دم از خودسری و باغیگری زد، و شد آنچه همگی دانسته ایم و بنگاشتن آن وقایع حاجی نیست. سید احمد تبریزی

(آینده) بنظر ما عیب نداشت اگر نویسنده محترم وقایع اخیر خوزستان را نیز فقط از لحاظ تاریخ خالص برای تکمیل داستان شرح داده بودند. الیزه رکلوس (۱) در جلد نهم کتاب جغرافیای عمومی خود مینویسد که « اعراب خوزستان مدعی هستند که از نجد بایران آمده اند... »

« در میان ایلاتی که در فلات ایران زندگانی میکنند بعضی خود را بغلط یا صحیح از نژاد عرب میدانند. ولی اصل آنها هر چه باشد، این طوایف ایرانی شده اند. مثلا عربهای ناحیه ورامین در جنوب شرقی طهران با ایرانیان دیگر که در همسایه گی آنها زندگی میکنند از حیث قیافه و شکل فرقی ندارند و زبان آنها هم فارسی است... »

بدیهی است که طوایف عرب یا ترك که قرنهای پیش بایران آمده در این آب و خاک زندگانی کرده ایرانی هستند، نمیتوان گفت که چون طوایف قاجار و افشار مثلا چون قبلا در نواحی ترك نشین زندگانی میکرده حال که قرنهایست بایران آمده و در این مملکت پرورش یافته ترك هستند، یا عربها که بایران آمده اند عرب میباشند. پس بنا بر این عقیده غلط، تمام سادات عرب و تمام شاهزادگان هم باید ترك باشند.

این حرفهای غلط را عثمانیها و خارجی های دیگر که در خرابی و اضمحلال ایران ذی نفع هستند رواج میدهند و تنها دواى آن اینست که ملت ایران از خوزستان تا خراسان و از بلوچستان تا کردستان و آذربایجان با سواد شوند و در مدارس زبان فارسی و تاریخ ایران بیاموزند

Elisée Reclus (۱)

تا باز بچه دست اجنبی نشوند. اگر ما در مقاله های سابق خود اشاره کردیم که باید وحدت ایرانی را از هر حیث فرام ساخت، یعنی زبان، لباس، طرز زندگانی و حتی شکل و قیافه اهالی را بواسطه امتزاج طوایف مختلف یکی نمود، نه بان سبب است که تصور میکنیم ملت و ایرانیّت عبارت از اینهاست، بلکه برای آن است که در هیچ وقت هیچ دولت اجنبی نتواند بان عناوین اختلاف کله بین ما اندازد. ما لازم است که اول درد های سیاسی مملکت خود را تشخیص دهیم و بعد در صدد علاج برآئیم این تحقیقات را میبایست زمامداران مملکت بعمل آورده باشند و چاره نمایند، اما چون آثار اقدام آنها نمایان نیست میتوان تصور کرد انطور که باید بحقیقت امر واقف نیستند یا اهمیتی که باید بان داده شود نمیدهند لهذا فریضه مطبوعات است که دولت را متوجه نماید.

گفتار حکیمانه

سوزنی سمرقندی

تا کی ز گردش فلک آبتگینه رنگ

بر آبتگینه خانه طاعت ز نیم سنک

بر آبتگینه سنک زدن کار ما و ما

تهمت نهاده بر فلک آبتگینه و نک

کبر پلنک در سر ما و عجب مدار

کز کبر یا اعمال شود پوست بر پلنک

بیران چنک پشت و جوانان چنک زلف

در چنک جام باده و در گوش بانک حنک

آنجا که چنک باید پندرفته ایم صلح

و آنجا که صلح باید آشفته ایم چنک